



یاد داور هرام

یادداشت‌های
دو سال کهن
هم
چند خانوار
از ایل بختیاری



سرشناسه: ورهرام، فرهاد، ۱۳۲۷ -

عنوان و نام پدیدآور: ایل راه تاراز: یادداشت‌های دو سال کوچ همراه چند خانوار از ایل بختیاری /

فرهاد ورهرام: [مقدمه به انگلیسی اکرم برآبادی].

مشخصات نشر: تهران: فرهنگسرای میردشتی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ص: مصور (رنگی): ۲۹×۲۲ س.م. + یک لوح فشرده.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۱۶-۴۳-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: مقدمه به انگلیسی.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۶۸ - ۲۷۲.

موضوع: بختیاری

موضوع: ایلات و عشایر -- ایران

شناسه افزوده: برآبادی، اکرم، ۱۳۶۱ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴۵ و ۳ / DSR۷۲

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۹۷۶

شماره کتابشناسی: ۲۶۴۶۵۲۰

www.fmirdashti.com
info@fmirdashti.com

www.mirdashtibook.com
info@mirdashtibook.com

انتشارات فرهنگسرای میردشتی

مشهد: چهارراه لشکر. به طرف میدان ده دی. پاساژ دیدنیها.

تلفن: ۰۵۱-۳۸۵۴۴۹۵۱. فایر: ۰۵۱-۳۸۵۱۴۷۶۱

پخش کتاب میردشتی

تهران: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، نیش خیابان وحیدنظری

مجمع تجاری نادر، طبقه اول، واحد ۴

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۶۶۰. فایر: ۰۲۱-۶۶۴۹۱۹۶۸

تقدیم به هسرم انسیه

که در کوچی بزرگ اجاق خانواده را روشن نگهداشت.



فرهنگسرای میردشتی
FARHANGSARA MIRDASHTI

همه حقوق چاپ و نشر ایلراه تاراز برای فرهنگسرای میردشتی محفوظ می باشد.

هرگونه بهره برداری از این اثر، به اجازه ناشر نیاز دارد.

نقل مطالب فقط با ذکر کامل منبع مجاز است.

ایستادگان

مؤلف: فرهاد ورهرام

ویراستار: کیان فروزش

مدیر هنری و طراحی گرافیک: محمدرضا عبدالعلی

گروه طراحی: عاطفه محمدی و مریم عالی نیا

لیتوگرافی: فرآیند گویا

چاپ: آبیانه

صحافی: علی

ناشر: فرهنگسرای میردشتی

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۱۶-۴۳-۶

ناظر چاپ: شهرام قربانی

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۵

مقدمه	۸
یادداشت مؤلف	۹
جریبه‌هایی از ساخت فیلم تاراز	۱۴
تاریخچه ایران	۱۶
تاریخچه ایران	۱۹
فلسفه و روش مطالعه	۲۲
زندگی در گورستان	۲۵
سکونتگاه	۳۸
تعریف مال	۵۰
کوچ	۵۲
کوچ مال آمزید	۵۴
تغییرات مال آمزید در کوچ بهارهای ۱۳۶۵-۶۶	۲۴۸
تغییرات مال‌های «تش» در ویش آدمی در کوچ بهارهای ۱۳۶۵	۲۴۹
استقرار مال‌های «تش» در ویش آدمی در وارگه‌های راه تاراز	۲۵۱
جدول زمانی کوچ و اتراق و نام وارگه‌های کوچ مال آمزید در کوچ بهارهای ۱۳۶۵	۲۵۲
نگهداری گله در مسیر کوچ	۲۵۵
زراعت در بیلاق و قشلاق	۲۵۶
رژیم غذایی در مسیر کوچ	۲۵۶
پی‌نویس‌ها	۲۶۶
منابع	۲۶۸



فرهاد ورهرام، مستند ساز، عکاس و محقق در شاخه مردم نگاری تصویری، ماکت کتاب «ایلراه تاراز» را دستم داد تا به اعتبار سفرهای قبلی ام که به همراه ژان-پییر دیگر، مردم شناس فرانسوی، به «خاک بختیاری» داشتم و نوشتن چندین مقاله و یک سفرنامه و ترجمه کارهای دیگر درباره ایل بختیاری، چند خطی، غمی دائم تحت چه عنوانی، بر آن بنویسم.

فرهاد، عزیز و مقبول همه، متواضع، محبوب، اندیشمند، سخت کوش و تیزهوش، کاری کرده است کارستان که بقول بعضی ها: قوم پژوهی، مردم نگاری تصویری، مردم شناسی یا انسان شناسی و از این قبیل است؛ ولی به نظر من او بنیاد کار نوینی را در مطالعات علوم انسانی گذاشته و به قول عزیز از دست رفته مان، هوشنگ پورکریم، «زندگی شناسی» (زندگانی شناسی و نه زیست شناسی به معنی بیولوژی فرنگی ها) کرده است. فرهاد، با تصاویر زیبا و پرمحتوا، پس از انتشار آن همه اطلاعات نگارشی درباره ایل بختیاری توسط سفره نامه نویسان و مردم شناسان، قدم اول را در معرفی و شناساندن زندگانی بخشی از جامعه ایل بختیاری در قالب یک کتاب مصور برداشته است. در این گفتار کوتاه قصد آن ندارم که کلیاتی درباره ایلات و عشایر ایران و ایل بختیاری بنویسم که بطور مکرر بارها و بارها، مردم شناسان ایران و جهان در کتابها و مقالات نوشته و حتی در فیلمهای مستند متعددی بیان کرده اند، و همچنین قصد آن ندارم که فرهاد را معرفی کنم و بگویم فرهاد کیست و چکاره است، اگر کسی مایل به دانستن اطلاعاتی در باره مؤلف کتاب باشد، حتما لازم است مقاله «راز» (۱۳۶۶-۱۱-۸)، فرهاد ورهرام، در کتاب سبئی مردم شناختی ایران، تألیف همایون امامی از انتشارات پژوهشکده مردم شناسی ایران، سازمان مطالعه، فرهنگی کشور ۱۳۸۵، را که به بهانه معرفی و نقد و بررسی فیلم مستند تاراز، ساخته فرهاد ورهرام نوشته شده است بخواند.

مؤلف کتاب «ایلراه تاراز» چه عجیب است! سخت کوش و تیزهوش و عجب بدیده قابل احترامی در زمینه مردم نگاری و مردم شناسی و انسان شناسی تصویری است و بداند که این کار حاصل کوله باری از چهل سال تلاش و کوشش آکنده از بنیاه علمی و عملی و تجربی مؤلف است و مؤلف به پشتیبانی چند تنه یار، توانسته با دشواریهای فراوان چنین کار کم نظیر و قابل توجهی را به انجام رسانده و تحویل جامعه دهد.

کتاب «ایلراه تاراز» از دو بخش نگارشی و تصویری تشکیل شده است. به اعتقاد من بیشتر اطلاعات و پیام کتاب در تصاویر آن نهفته است. همین جا است که دوربین عکاسی در دستان تصویر بردار، قوی تر عمل میکند و گویاتر و کارآمدتر از قلم در دست مردم نگار و مردم شناس و انسان شناس میشود. مؤلف با هوشیاری و اندیشه ورزی کامل، که شاید از تجربه فیلمسازی او نشأت میگیرد، در شرح زیر تصاویر، فقط نام انسانهای درون تصویر و رابطه خویشاوندی آنها و وضعیت جغرافیائی مکان را، که شاید بتوان اینها را با تصویر نشان داد، معرفی کرده و از هر نوع توضیحی درباره اشیاء، مواد، اعمال و حیات آنها، که ذهن بیننده کاوشگر و پژوهشگر را معطوف و محدود به راهنماییهای نویسنده کند، پرهیز کرده است تا بیننده هرچه را خود می خواهد، درون تصاویر بیابد و هر نوع تعبیر و تفسیری و تحلیلی که خود مایل است از محتوای آنها بکند. گنجینه ای است برای پژوهشگران مردم شناسان کتابخانه ای، مثل مارسل موس فرانسوی، که بدون رفتن به میدان پژوهش توانست با مطالعه کارهای «مردم شناختی بدون مردم شناسی» (منظور گزارشهای علمی و اداری و سفرنامه ها است) پایه های علم مردم شناسی را استحکام بخشد و اولین و بهترین دستیار و راهنمای مردم نگاری را در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

در عصر شتاب، که فرصت اندکی برای مطالعه کتاب حاصل می شود، علم نمی کوشد تا در حد ممکن به روشهای گوناگون و با توسل به علائم و جدوها و نمودارها و طرحها و تصاویر و غیره، در کوتاهترین زمان ممکن بیشترین اطلاعات لازم و کافی را سطح و عمق در سریعترین حالت علمی و عملی ممکن اطلاع رسانی کند. فرهاد نیز تا حد ممکن علمی ترین و روزآمدترین روش را برای معرفی و شناساندن بخش اعظمی از ابعاد زندگانی بخشی از عشایر ایل بختیاری ایران، به تمام اقشار جامعه، اعم از محقق و دانشگاهی و کوچه و بازاری و حتی کم سواد، برگزیده است. نگارش و انتشار کتابهایی از این نوع کمکی به همگان است. دیدن فیلم، مستند مکان، تجهیزات و صرف وقت است که همیشه مقدور نیست، کتابهای علمی بدون تصویر، مخاطبان و طالبان اندکی دارد و همگانی نیست ولی کتابهای مصور از این نوع مورد توجه همگان است و در هر فرصتی می توان یا بطور گذرا نظری به آنها انداخت و یا بطور عمقی مورد مطالعه قرار داد. به هر حال در ایران، تا جایی که من می دانم، این کتاب جزو اولین کتابهایی است که به صورت مصور با توضیحات نوشتاری لازم و کافی درباره زندگانی و شیوه معیشت یک گروه انسانی در اختیار قرار می گیرد. برای مؤلف دانش پژوه و بخصوص برای ناشر آن که با نشر چنین کارهایی، به معنای واقعی کلمه «ناشر میراث فرهنگ معنوی» است، آرزوی بهترین ها را دارم.

اصغر کریمی

تهران - بهار ۱۳۸۹

یادداشت مؤلف

در دو پروژه‌ی فیلم مستند درباره‌ی نفت، دستیار کامران شیردل بودم و در طول سال ۱۳۶۴ اغلب به خوزستان رفت و آمد داشتم. بخشی از مکان‌های این فیلم‌ها در قلمرو گرمسیر عشایر بختیاری قرار داشت.^۱

در همان سال، طرح مطالعات جامع استان چهارمحال و بختیاری در سازمان برنامه و بودجه به تصویب رسید و اجرای آن به آقای مسعود شفیق، مدیر گروه مطالعاتی هامون واگذار شد.

کار اصلی من، تهیه‌ی عکس و فیلم در مرکز تحقیقات روستایی و کشاورزی بود و علاوه بر مستندسازی با گروه مطالعات هامون نیز ارتباط داشتم و گاه در پروژه‌های آن دفتر به عنوان عکاس همکاری می‌کردم.^۲

حضور بسیاری از محققان صاحب‌نام و گروه کار حرفه‌ای در پروژه‌ی مطالعات استان چهارمحال و بختیاری، برای من فرصت مناسبی پیش آورد که علاوه بر گردآوری مجموعه‌ای عکس، چند طرح برای فیلم مستند از عشایر بختیاری بنویسم.

فیلم‌های بسیاری درباره‌ی عشایر ایران ساخته شده است که شاخص‌ترین آنها فیلم اسفند است که در سال ۱۹۲۵ توسط فیلمساز آمریکایی «مریان سی. کوپر» و گروهش از پنج یکی از طوایف ایل بختیاری ساخته شد.^۳ «آنتونی هوارث» انگلیسی در سال ۱۹۷۰ فیلم «گری با عنوان «مردمان باد» (People of the wind) از کوچ ایل بختیاری، بی‌شک، بی‌بی‌سی تهیه کرد.^۴

مریان سی. کوپر، فیلم «علف» را یک حماسه می‌داند. مردمی که هر سال در جستجوی علف، فرسنگ‌ها می‌پیمند، از رودخانه‌های خروشان و سرد عبور می‌کنند، گُل‌ها و گردنه‌های پربرف را پشت سر می‌گذارند تا به چراگاه‌های پر آب و علف برسند. در این راه، غرق شدن انسان و دام در رودخانه، حمله‌ی حیوانات وحشی، سختی و مشقت کوچ و درگیری با دیگر طوایف عشایری، تنها بازدارنده‌ی آنان باشد.

«مریان سی. کوپر» شاهد جمعیت بزرگ و وسایطی که با گله‌های فراوان از رودخانه‌ای خروشان، که در بستری سنگلاخ و سرایشیب رودخانه عبور می‌کنند.

«...رودخانه پر از گرداب و جریان‌های تند و خطرناک است. آب با شدت از کنارهای سنگ‌ها و لبه‌ی تیز صخره‌ها فرو می‌ریزد. نه پلی و نه قایقی در آن است. در یک طرف پنج هزار ایلستانی با بار و بینه و مایملکشان و قریب نیم میلیون دام راه می‌روند. تعداد بی‌شمار زن و بچه و نوزاد همراهشان است.

در این سوی ساحل چراگاه‌ها از روییدنی‌هایی شده و چاره‌ای نیست جز اینکه از آب گذشت و به چراگاه‌هایی که پوشیده از علف و خوراک است رسید. این است معمای زندگی این مردم»^۵

نشر آگاه، در مجموعه‌ای درباره‌ی ایلات و عشایر، گزارش رضا کازرونی از کوچ «مال کابراهیم» را منتشر کرد. مال کابراهیم یکی از مال‌های تیره‌ی تامرادی ایل بویر احمد سفلی است. این مال با ۱۴ خانوار و ۷۱ زن و مرد و کودک و ۷۶۰ رأس گوسفند، بره، بز و بزغاله، ۱۳۰ کیلومتر راه را در ده روز طی کرد تا به مراتع ییلاقی رسید.^۶

در کوچ مال کابراهمیم گروهی انسان فقیر و مستأصل در جستجوی علف هر ساله مسافتی را دوبار طی می کنند. روز اول گزارش کازرونی با قبرستان شروع می شود و خدا حافظی با یکی از فامیل های کابراهمیم که به تازگی فوت کرده است. روز دوم کوچ، ماهرخ دختر احمد، یکی از اعضای خانوارها، به شدت مریض است. شکمش باد کرده و تب شدیدی دارد و مادرش او را بر پشت خود بسته است. پدرش قاطر و یا الاغ اضافی ندارد تا دختر مریض را بر آن سوار کند. ماهرخ دائماً ناله می کند و پدر مستأصل است و کاری از دستش بر نمی آید.^۷ «گرفتاری آن قدر زیاد است که تب ماهرخ مهم جلوه نمی کند. از این گذشته ماهرخ تنها بچه ی مریض نیست که باید پیاده مسیر کوچ را طی کند. مادرش از او فاصله گرفته و او را تنها می گذارد. ماهرخ روی زمین می نشیند و زار زار گریه می کند. پس از چندی دوباره به راه می افتد. باید کوچ را ادامه دهد و جا نماند.» توصیف کازرونی از این کوچ، با تصاویر حماسی فیلم «علف» و توصیف کویر در خاطراتش (سفر به سرزمین دلاوران) کاملاً مغایرت دارد.

رج و مشقت و تسلیم در برابر هر لحظه ای که در پیش روست بر فضای گزارش کازرونی سایه افکنده است. سرانجام تراژدی ای که در لابه لای جملات گزارش منتظرش بودیم اتفاق می افتد. ماهرخ در دهمین روز کوچ به علت «کار افتادن کلیه هایش به دیاری دیگر کوچ می کند. در حالی که تنها صدای عبور باد از میان شاخه های جنگل بلوط است، فریاد پدر ماهرخ به گوش می رسد: «د-م م-م ر-ودم ر-ودم...»^۸

نظم را با رضا کازرونی در میان گذاشتم. باید به کهگیلویه و بویر احمد می رفتم و با عشایری که کازرونی با آنها کوچ کرده بود، ارتباط برقرار می کردم و در نهایت در کوچ همراه آنها می شدم. مطالعات طرح چهار محال بخاری مقدماتش آغاز شده بود. در فرصت هایی که آن روزها در دفتر مطالعاتی برای بحث و گفت و گو و تهیه ی نتایج بیانات راجع به وجود داشت، آقای مسعود شفیق را در جریان طرح فیلم قرار دادم و از او راهنمایی و کمک خواستم. این تصریح کردند تا با گروهی از عشایر کوچ نکنم، نسبت به ساختار فیلم نمی توانم تصمیم بگیرم.

با هماهنگی دفتر مطالعاتی هامون، قرار شد در ۱۳۶۵ اردیبهشت ماه با یکی از طوایف بختیاری در مسیری همراه ایشان باشم. با رضا کازرونی برای این سفر صحبت کردم. او هم قبول کرد که در این کوچ همسفر شویم. سرانجام ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار آمدند. مهمانان کوچ آماده شد. دوستان عزیز امرالله کرهمپور و داوود زواره ای از کارشناسان سازمان برنامه و بودجه که با این مطالعات طرح جامع چهار محال و بختیاری همکاری داشتند، برای تسهیل در کار ما با دوستانشان در شهر کرمانشاه رفتند و قرار شد در تاریخ مقرر آنها را در مسجد سلیمان ملاقات کنیم تا آنها ما را به یکی از خانوارهای عشایر بختیاری، که از قبل آشنایی داشتند، معرفی کنند.

سی و یکم فروردین ۱۳۶۵ بار و بنه ها بسته شد و من و رضا کازرونی همراه با عارف ورقانعمتی رانده ی مرکز تحقیقات روستایی، یار مهربان بسیاری از سفرهایم، با استیشن آبی رنگ مرکز تحقیقات روستایی و کشاورزی، عازم اهواز شدیم. کامران شیردل در آن وقت در خوزستان بود و در تدارک تولید آخرین صحنه های فیلم های شرکت نفت، شب را نزد شیردل، در یکی از کمپ های شرکت نفت، در منطقه ی «مشرحات» اهواز، اتراق کردیم و صبح عازم مسجد سلیمان شدیم. در مسجد سلیمان، طبق قرار قبلی، بهمن هزاریان را در مرکز عشایری ملاقات کردیم و قرار و مدارها برای حرکت به منطقه ای که مورد نظر آنها بود، گذاشته شد.

ساعت دو بعد از ظهر مسجد سلیمان را پس از عبور از محله ی «غره یک» ترک کردیم. محله ی «پشت برج» مسجد سلیمان را نیز پشت سر گذاشتیم و در مسیر جاده ای آسفالتی، که به سد شهید عباسپور منتهی می شد، راه خود را ادامه دادیم. از آبادی های «سرتنگ دولا ب»، «شریف آباد»، «قلعه زراس»، «امامزاده بابا زاهد»، «گره تین»، «خان جان»، «قلعه خواجه»، «احمد بلد»، «دور آب»، «شیر گش آباد» و «بیه حیدر» گذشتیم و پس از طی ۷۶ کیلومتر به «دز اسدخان» (پای دز) رسیدیم.

در مسیر، برای عکاسی، به خصوص از شیرهای سنگی "قلعه زراس"، توقف کردیم و وقتی به "دز اسدخان" رسیدیم، هوا کاملاً تاریک شده بود. خانواری که در آن شب به گرمی ما را پذیرا شدند، و به محض ورود بزغاله‌ای را فدای مهمان‌های ناخوانده کردند، خانوار آمرد حاتم بود.

آمرید حاتم، ریش سفید "مال"، از اولاد حاتم و از "تش" درویش آدمی است. درویش آدمی یکی از تش‌های تیره‌ی "سراج‌الدینی" و منتسب به طایفه‌ی باقمدی از ایل هفت لنگ بختیاری است.^{۱۱} پس از خوردن شام، بر فضایی مسطح بر بالای تپه‌ای که زیر نور چراغ فانوس، فقط کسانی را می‌دید که بر قالیچه‌ای نشسته‌اند، بهمن هزاریان، کازرونی و مرا به آمرید حاتم سپردند و خود از جاده‌ای خاکی به شهرک "لالی" رفتند.

من و کازرونی در همانجا که نشسته بودیم کیسه خواب‌هایمان را باز کردیم و خوابیدیم. و عارف، از آنجا که مرد شجاعی بود، از ترس عقرب، شب را در ماشین به صبح رساند.

صبح، تمام حدس و گمان من، شب منگام به جز تصاویر گنگ آدم‌ها و درخشش ستارگان شب، چیزی ندیده بودم، نقش بر آب شد. فضایی زبیدی و زیبا، طبیعت بکر «دز اسدخان» یادآور تصاویری از فیلم‌های وسترن بود که بسیار دیده بودم. دره‌های منفرد با درختان پراکنده‌ی "بته" و "کلخونک"، قله‌سنگ‌هایی عظیم روی هم چیده شده که دیوار دره‌ها را می‌ساخت و گاهانی که غله‌ی سنگ‌ها را پوشانده بود، قلعه‌ای بر بالای دز "اسدخان" بر اطراف نظاره می‌کرد.

در ذهنم، اطلاعات زیادی از این منطقه نبود. با آنجا آوانه، چشم از اطراف بر نمی‌داشتیم. جادوها در اطراف تپه‌ماهورها پراکنده بودند. کسانی که زمستان را در ایشگفت‌ها (غار) به سر برده بودند، بعد از فروردین در کنار ایشگفت خود جادویشان را بر پا کرده بودند. آمرید و همسرش و سر و یک دختر و دو عروس و دو نوه‌اش در یک چادر، که در کنار ایشگفت بر پا شده بود، زندگی می‌کردند.

سه روز بعد از ورود ما به مال آمرید، این خانوار روز پنجشنبه به پایتخت ۱۳۶۵ از اتراقگاه بهاره (پای دز) کوچ کرد.

من و کازرونی با خانوار آمرید حاتم از قلمرو قشلاقی این خانوار، طی بیست و یک روز و توقف در شانزده اتراقگاه، در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت به قلمرو بیلاقی خانوار در "چال هاردین" رسیدیم. دز، دز، کوچ را به پایان رساندیم.

کوچ به پایان رسید با انبوهی از عکس و یادداشت. «خاطرات» کوچ، خود گزارشی است جداگانه. ولی آنچه در این گزارش شاهد آن هستید، فقط درباره‌ی کوچ با خانوار آمرید حاتم است.

گزارش رضا کازرونی با عنوان "روزنامه‌ی کوچ" به صورت نسخ محدود در مرکز تحقیقات روستایی منتشر شد. بارها برای چاپ در تیراژی بیشتر به او اصرار کردم ولی به خاطر شرایط کار در آن دوره و تغییر و تحول سریع در مرکز تحقیقات روستایی و مسئولیت‌های جدید کازرونی، او فرصت نیافت تا گزارش روزنامه‌ی کوچ را، با عکس‌هایی که با کمال میل در اختیارش قرار می‌دادم، در شکلی غیر از جزوه چاپ کند. نتیجه‌ی کار من ۱۴۴ حلقه نگاتیو بود که کتاکت‌های آن را آماده کردم و توضیحات فریم به فریم عکس‌ها در پشت کتاکت‌ها یادداشت شد. یادداشت‌هایم را برای طرح فیلم هم تنظیم کردم.

پایم به منطقه باز شده بود و در موارد گوناگون، برای تهیه‌ی عکس در منطقه حضور داشتم. در تابستان، به قلمرو بیلاقی عشایر در زردکوه رفتم. پس از سفرهای متعدد و تهیه‌ی عکس به فکر تولید فیلم افتادم. قصد داشتم که سال بعد، سفر کوچ را با خانوار آمرید حاتم بر روی زلاتین فیلم ثبت کنم. به قول شاعر: که عشق آسان نمود اول ولی... مشکل پیدا کردن تهیه‌کننده، سد اول تولید این فیلم بود.

طرح را همراه با عکس به صدا و سیما دادم. ابتدا مورد استقبال قرار گرفت. چندبار برای دریافت جواب قطعی، سر بالایی جام جم را، که از گردنه‌های زردکوه برایم خسته‌کننده‌تر بود، به انتظار جواب مثبت طی

کردم. سرانجام روزی به صدا و سیما رفتم و طرح را پس گرفتم. دفتر مطالعات هامون، طبیعتاً، برای تولید چنین فیلمی بودجه نداشت و از قبل هم پیش‌بینی نشده بود. آقای مسعود شفیق از هرگونه همکاری و حمایت برای تولید این فیلم دریغ نداشتند.

پاییز نزدیک می‌شد و طبق طرح فیلم قصد داشتم بازگشت خانوار آمرید به گرمسیر را به تصویر بکشم. کوچ پاییز بهت کوچ بهاره را ندارد. طبیعت خشک است. خانوارها همانند لشکر شکست‌خورده خود را به سرعت به گرمسیر می‌رسانند. بین راه علف اندک است و آب کم شده است. بخشی از دام‌ها فروخته شده‌اند و گاه تعدادی از اعضای خانوارها، به خصوص آنهایی که درآمد بیشتری از فروش دام دارند، با وسیله نقلیه از شهرکرد و اصفهان به خوزستان بازمی‌گردند. از این رو "مال" سبک‌تر است و حرکت آن سریع‌تر.

سکانس پاییز را با امکانات شخصی و استفاده از وسایل شرکت "رسانه‌ی پویا" و با همت دوست عزیز جعفر فاطمی و دستمزد اندکی که توانستم به گروه پرداخت نمایم و با کمترین مقدار نگاتیو سکانس گرمسیر را فیلم‌برداری کردم.

سکانس زمستان را در دیماه ۱۳۶۵ با اقامت یک هفته‌ای در قلمرو زمستانی خانوار آمرید با همان شرایط تولید فصل پاییز بایاد رساندم.

بخش اصلی فیلم، سکانس بهاره بود. این بار به امکانات بیشتری نیاز داشتم. مدت فیلم‌برداری حدود یک ماه پیش‌بینی شده بود. هزینه‌های بیشتری لازم داشتیم. هزینه‌ی اجاره‌ی سه رأس قاطر برای حمل وسایلمان، اجاره‌ی یک ماهه‌ی ژنراتور، ای. آر. اتری دوربین و ضبط صوت و دیگر هزینه‌ها نگرانم کرده بود.

سرانجام همه‌ی کارها به سرایی پیش‌رفت. ماییت مادی و معنوی مرحوم محمود بیگی در ابتدا، راهگشای تولید این فیلم شد. مرتضی پورصمدی ریز که فیلم‌برداری سکانس زمستان و بهار کوچ را به عهده داشت، به جای دریافت دستمزد، مبلغی هم به فیلم کمک کرد. هم چنین انسان شریف، اسدالله قارونی دستیار مرتضی پورصمدی، همانند مرتضی رفتار کرد. صدا بداییم، مهدی آزادی، هزینه‌ی دستگاه صدا برداری را قبول کرد و با صبوری و آرامش، تمام مشکلات کوچ را در تمام سکانس‌های فیلم به جان خرید.

دفتر مطالعات هامون همانند سفرهای قبلی وسیله‌ی نقلیه، حتی نامه را فراهم کرد. امرالله کرم‌پور، جهانگرد و ذوقی کمک‌های بسیاری برای آماده شدن گروه و هماهنگی سفر انجام دادند.

زنده‌یاد محمود بیگی پس از یکی دو روز تأخیر، در گرمسیر به گرمسیر است و تا آخر کوچ، کار و زندگی و لابراتوار عکاسی‌اش را رها کرد و همراهان بود. حضور این عزیز، هم به ایده‌هایش همه و همه راهگشای کار بود. روحش شاد.

در دومین سفر کوچ، پس از اتراق در سیزده اتراقگاه و در بیست و دو روز همراه خانوار آمرید حاتمی، از قلمرو قشلاقی در خوزستان به قلمرو بیلاقی آنها در استان چهارمحال و بختیاری رسیدیم.

کوچ به پایان رسید ولی دغدغه‌ی هزینه‌های پس از فیلم‌برداری همچنان باقی بود. هزینه‌های ظهور فیلم و تهیه‌ی کپی کار، مونتاژ، تبدیل صدا، لابراتوار، استودیوی صدا، گوینده، ضبط و میکس صداها و چاپ کپی نهایی باید فراهم می‌شد.

آقای مسعود کلانتری، مدیر استودیو فیلمساز، راهگشای کارم‌شد و در همه‌ی کارهایی که می‌بایست در لابراتوار فیلمساز انجام شود، از این کار حمایت کرد. از سال‌ها پیش، همواره مدیون حمایت‌های ایشان بوده‌ام. استاد عزیزم احمد ضابطی جهرمی، مونتاژ فیلم را به عهده گرفتند، که یکی از افتخارات زندگی‌ام همکاری ایشان در این فیلم است.

سرانجام فیلم آماده شد و "تاراز" نام گرفت. «تاراز» سخت‌ترین مسیری است که خانوار آمرید حاتمی و همراهان در مسیر کوچ طی می‌کنند. عبور از کوه «تاراز» نیم روز بیشتر طول می‌کشد. همه‌ی خانوارها در این مسیر،

دوش به دوش هم حرکت می‌کنند و تمام لحظات این مسیر را باید یار و یاور هم باشند. ولی عبور از فیلم «تاراز» دو سال طول کشید و همسر و دوستانم، لحظه به لحظه‌ی این مسیر طولانی از همراهی و حمایت دریغ نکردند. اولین نمایش رسمی این فیلم در موزه‌ی مردم‌شناسی وین صورت پذیرفت و مورد استقبال مردم‌شناسان موزه قرار گرفت. این نمایش به تهیه‌ی کبلی با گفتار به زبان آلمانی منجر شد که سعید منافی، مستندساز ایرانی مقیم اتریش، بانی آن بود. پس از چندی، تلویزیون اتریش (ORF) دوبار این فیلم را در بخش سینمای مستند علمی نمایش داد.

برای تهیه این کتاب از یادداشت‌هایم طی دو سال کوچ و همچنین از اطلاعات بسیار دقیق رضا کازرونی در گزارش روزنامه کوچ و به خصوص از جداول آن استفاده کردم و نام (ایل‌راه تاراز) را بر آن نهادم. دوست عزیزم کیان فروزش نه‌تنه‌ی مرا نظم و نسقی درخور خواندن داد و راهنمایی‌های دوست دیرینه‌ام سعید صدقی عزیز، برای آماده‌سازی این کتاب بسیار مؤثر واقع شد.

دوست عزیز، پیروز کلانری، یارهی این فیلم در سال ۱۳۶۶ با من دریاره‌ی "تجربه‌هایی از ساخت فیلم تاراز" مصاحبه کرد که چاپ مجدد آن در این کتاب، الهی از لطف نیست.

سرانجام باید از خانوار آمرید حاتمی، م‌بهرم که مرا به همراهی و یا عضویت در خانوارشان نمی‌پذیرفتند، و فیلم یا به گونه‌ای دیگر بود یا هیچ وقت نوشته و ساخته نمی‌شد.

با تشکر از آمرید حاتمی رئیس خانوار، ابراهیم سرور، که فراهم آوردن همه‌ی امکانات ما به عهده‌ی او بود و مونس و همدم گروه، از مجید پسر دیگر آمرید، ایل‌راه، و کیا دیگر پسران آمرید که جوین خانوار بودند، از خدایس همسر آمرید که محبت‌های او را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم و همانند مادری دورادور مواظب ما بود؛ وقتی در آخرین روز کوچ از خانوار خداحافظی می‌کردم، اشک‌ها بر رقه‌ی راهم بود. "طنابی" را که خودش بافته بود، به یادگار هنوز نگهداری می‌کنم.

از گلی جون و ملکی عروسان آمرید ممنونم که برای تهیه‌ی آب و نان گروه ما، که تعداد افراد خانوار افزوده بودیم، زحمات فراوان کشیدند.

موظفم از شاه‌رضا حاتمی مرد اندیشمند و پسر عموی آمرید حاتمی یاد کنم که چه در زمان اقامت در گرومیسر و چه در سفرهایی که بعدها به این منطقه داشتیم یار و یاور من بود؛ و از ولی مال‌گرد، برادر عموی آمرید، مردی شوخ طبع و مهربان که در تمام مدت دو سال لحظه‌ای ما را تنها نگذاشت.^۵

دیگرانی از تش درویش آدمی بودند که به من محبت بسیاری داشتند، و نام بردن از آنها طوماری خواهد بود. امیدوارم روزی فرزندان آنها، که اغلب، زندگی کوچگری را ترک گفته‌اند، این نوشته و یا فیلم را که تنها یادگار مستند از قوم آنهاست با افتخار به فرزندان خویش نشان دهند.

سال‌های بعد، چند بار دیگر به این منطقه سفر کردم و هنوز با خانواده آمرید و شاه‌رضا حاتمی ارتباط دارم. آنها چندین سال است زندگی کوچگری را ترک کرده و در شهر مسجدسلیمان رحل اقامت افکنده‌اند.

به امید زندگی بهتر برای این انسان‌های پاک و شریف که قرن‌ها سر باز هیچ دولتی نبودند اما دیگر مردمان این سرزمین از دسترنج آنها بهره برده‌اند.

فرهاد وره‌رام ۱۳۸۴

^۵ ولی مال‌گرد، عضو شوخ طبع مال آمرید، گروه فیلم را از طایفه‌ی "عکس‌وند" از "مال آفرهاد" (فرهاد وره‌رام) می‌نامید و سه‌پایه‌ی فیلم‌برداری را "ملار" (سه‌پایه‌ی مشک‌زنی) مال آفرهاد نام گذاشته بود.